



نگاه کهن‌الگو گرایانه به آئینه-روح و خون در عجایب‌المخلوقات و گرشاسب‌نامه

پروین هاشم‌پور^۱

دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری.

احمد خواجه‌ایم^۲

استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری.

عباس محمدیان^۳

دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری.

علی تسنیمی^۴

استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۵

چکیده

کهن‌الگوها یادگارهای هزاران‌ساله و میراثی همگانی هستند که در طول قرن‌ها از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته‌اند. نیاکان ایرانی ما، نیز همچون مردمان سراسر دنیا، ناخودآگاه با کهن‌الگوها در ارتباط بوده‌اند. یکی از این الگوهای جمعی آئینه است که برای مردمان باستان تنها ابزار دیدن چهره نبوده است؛ بلکه با روح، زندگی، آینده اشخاص، جهان ماوراء، جادوگری و غیب‌گویی نیز مرتبط می‌شده است. آئینه، گاه واسطی میان زمین و آسمان و گاه حقیقت‌گویی آگاه به اسرار است. روح

^۱. parvinhashempoor@gmail.com

^۲. Khajehim1@yahoo.com

^۳. mohammadian@hsu.ac.ir

^۴. ali_tasnimi@yahoo.com

با آئینه مرتبط است. گاه آئینه در پیچهای برای پرواز روح است و گاه روح در آن تجلی می‌یابد. می‌دانیم که حیات و حرکت آدمی به روح او وابسته است. خون نیز در تن آدمی جریان زندگی را ممکن می‌سازد و از دیدگاه مردمان کهن، حاوی روح و جان موجودات است. مردمان باستان اهمیت این ماده حیاتی را درک می‌کرده‌اند و به هر شیوه تلاش می‌کرده‌اند تا مانع از دست رفتن آن و در نتیجه آسیب رسیدن به روح و زندگی خود و اطرافیانشان شوند. همین عوامل سبب شده تا در ارتباط با خون، تابوها و سنت‌های گاه باورنکردنی‌ای را نیز رعایت کنند و یا به مقرراتی خاص پایبند شوند. نمونه این باورها و ارتباطها در عجایب‌المخلوقات و گرشاسب‌نامه موضوع مورد بحث ما است.

واژگان کلیدی: کهن‌الگو، آئینه، روح، خون، عجایب‌المخلوقات، گرشاسب‌نامه.

مقدمه

جهانیان برای شواهدی که در آثار نویسندگان خلاق ارائه می‌شود، ارزش زیادی قائل هستند و بر این باورند که چنین نویسندگانی، دانش بیشتری نسبت به ذهن آدمی دارند و از منابعی بهره‌می‌برند که علم، هنوز راهی به آن نیافته است (Freud, 1990: 34). آنان که با زبان تصاویر ابتدایی سخن می‌گویند، هزاران صدا را طنین‌انداز می‌کنند و با منابع معنا بیشتر ارتباط دارند (دیجز، ۱۳۶۶: ۵۴۰). در همین راستا در پژوهش پیش رو، با تکیه بر نظریات و دیدگاه‌های روان‌شناسانه و جستجو در متون کهن، به کاوش در مفاهیم کهن‌الگویی آئینه، روح و خون در عجایب‌المخلوقات و گرشاسب‌نامه، به عنوان دو نمونه از آثار خلاقانه و ارزشمند ادبیات فارسی خواهیم پرداخت.

محمدبن محمودبن احمد طوسی همدانی، نویسنده قرن ششم هجری است. نام کامل کتاب او «عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات» است (نک. طوسی، ۱۳۸۲: ۱۸، ۳۸). تاریخ تألیف کتاب، میان سال‌های ۵۵۵ تا ۵۶۲ ه.ق. است (نک. امیرمعزی، ۱۳۶۸: ۵۲-۵۱). منابع نویسنده در نگارش کتاب، کتب ایرانی یا غیر ایرانی است که مطالب شگفت را پیش از مؤلف در رشته‌های مختلف به تحریر درآورده‌اند. پاره‌ای از مطالب کتاب گفته‌ها، مستندات

و مشاهدات در یانوردان و جهان گردان آن زمان است. گاه نیز مطالبی از خود یا از افراد تقه و شاهدان عینی نقل می کند (نک. طوسی، ۱۳۸۲: ۵۳۱، ۵۳۲، ۳۲۶، ۲۹، ۳۰).

عجایب المخلوقات، پر از حکایات گوناگون است و به همین سبب منبعی مهم برای مطالعه ادبیات عامیانه در ایران به شمار می آید. عجایب المخلوقات «به توصیف جهانی خیالی پرداخته و میان قصه ها و اساطیر گم شده است» (رشنوزاده، ۱۳۸۸: ۷۵-۷۴). به واقع این آثار، آثاری چند جانبه و چند دانشی اند. مؤلفان این آثار، تلاش می کنند عجایب عالم را در هر زمینه، اعم از حیوان شناسی، گیاه شناسی و جهان شناسی فهرست و به اجمال معرفی کنند (جعفریان، ۱۳۹۶). همین امر سبب شده است تا بسیاری از کهن الگوها و باورهای عجیب و نامتعارف در قالب آثاری چون عجایب المخلوقات ذکر شود و این آثار را به منبعی ارزشمند جهت بحث و بررسی در اسطوره ها و باورهای عامیانه تبدیل کند.

گرشاسب نامه، نوشته علی بن احمد اسدی توسی (۴۶۵-۵۹۰ ه.ق) و از مهم ترین منابع حماسی موجود بعد از شاهنامه است. گرشاسب نامه داستان کردارها و پهلوانی های گرشاسب است. در ادبیات ایران پیش از اسلام، خصوصاً اوستا، گرشاسب از نظر پهلوانی همان جایگاهی را دارد که رستم در فرهنگ و ادب ایران. هر چند گرشاسب نامه پس از شاهنامه سروده شده است؛ اما داستان های آن، متعلق به گرشاسب، پهلوان بزرگ ایرانی و جدّ اعلای رستم در برخی منابع^(۱) است.

کاوش در گرشاسب نامه نیز که گوشه هایی از تاریخ اساطیری ایران را باز گو می کند، نشان می دهد که این کتاب سرشار از مواردی است که در پیوند با کهن الگوها است. همین مسأله، ضرورت پژوهش هایی دقیق را در شعر اسدی توسی اثبات می کند و دریچه هایی نو به روی مخاطبان شعر او می گشاید. در بررسی گرشاسب نامه و عجایب المخلوقات، تلاش شده است با توجه به شگردها و شیوه های بیان کهن الگویی، تدقیق در بخش های مختلف متن و سطوح معنایی آن، به بررسی سه مفهوم آئینه، روح و خون پرداخته شود.

پژوهش‌هایی دربارهٔ آئینه، در ادب فارسی صورت گرفته است؛ از جمله: «استعارهٔ مفهومی "آینه" در ادب عارفانه فارسی» نوشتهٔ نرگس اسکویی، در فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد. «رمز پردازی آئینه در ادب عرفانی فارسی» نوشتهٔ مجبعلی آبسالان، در مجلهٔ علوم انسانی دانشگاه سیستان. «آئینه و آینه‌داری در ادب فارسی» نوشتهٔ طاهره حق‌پرست، در فصلنامهٔ رشد آموزش زبان و ادب فارسی. تاکنون پژوهشی در زمینهٔ مبحث مورد نظر ما در عجایب‌المخلوقات و گرشاسب‌نامه صورت نگرفته است.

آئینه

آئینه^۵ از نظر واژه‌شناسی از ادونک^۶ آمده که به معنی شکل و دیدار و یکی از نیروهای تشکیل دهندهٔ انسان است (فروه‌وشی، ۱۳۹۰: ۶۳۰). واژه در اصل، واژه‌ای پهلوی است مرکب از پیشوند Ad و پسوند ven به معنای دیدن (مقیم‌پوری‌ژنی، ۱۳۸۹: ۹۸). همچنین واژه به دو شکل Ayinak و Ayenak ثبت شده است که دو معنای آیین (رسوم، آداب) و آینه را دربر می‌گیرد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱/۲۶۷). برخی آینه را برآمده از آهین یا همان آهن می‌دانند؛ چرا که در گذشته جنس آئینه‌ها از آهن بوده است: «آهن جوهریست کثیف و جلا پذیرد تا لطافت نماید، اگر آئینه کنند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

بنابر اساطیر ایرانی نخستین روز نوروز، انسان کیهانی بر اثر آمیختن فروهر مینوی با نیروهای دیگر شکل گرفت. از این‌رو، آئینه به عنوان نمادی از آن در بالای سفرهٔ نوروزی نهاده می‌شود. نهادن آئینه در سفرهٔ عقد نیز به همین مناسبت است، زیرا عروسی مقدمهٔ زایش است و فروهرها به تشکیل نطفه یاری می‌کنند. از سده‌های سوم و چهارم میلادی، در آئینه به تدریج نقش مایهٔ تائویی (مذهب چینی مبتنی بر تبعیت از طریقه باطنی الهی) و بودایی و گل‌ها و جانورانی را نشان می‌دادند که نماد خوشبختی، سعادت در ازدواج و مانند آن بودند. آئینه یکی از سه شیء مقدس مربوط به نشانه‌ها و علائم خاص امپراطوری ژاپن بود. در هنر

^۵. mirror

^۶. advenak

عیسوی، آئینه سالم مظهر مریم عذرا و بکرزایی او بود (یا حقی، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۳). در گذشته، پیش از نقل مکان به خانه جدید، آئینه می‌فرستادند (هدایت، ۱۳۹۵: ۷۳). برخی هنگامی که چراغ را روشن می‌کنند یا موقع دیدن ماه نو، به جهت شگون، به آئینه، نگاه می‌کنند. نقش آئینه، در سنن و فرهنگ عامه، به این‌ها محدود نمی‌شود. شاعرانی چون فرخی، سعدی و حافظ، بیش از حد از واژه و مفهوم آئینه استفاده کرده‌اند (نک. ترابی، ۱۳۶۶). عبدالقادر بیدل را به همین دلیل «شاعر آئینه‌ها» نامیده‌اند (نک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۹) ساختن آئینه را به اسکندر نسبت داده‌اند:

که چون شد سکندر جهان را کلید ز شمشیرش آئینه آمد پدید

(نظامی، ۱۳۹۱: ۹۱۸)

یارب بستان داد من از جان سکندر کاو آینه‌را ساخت که در وی نگری تو

(عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۳۹)

در شاهنامه (فردوسی، ۱۳۸۹: ۷/۲۶) نیز آئینه به اسکندر انتساب دارد. آئینه اسکندری، با جام گیتی‌نمای نهان‌بین کیخسرو خلط شده‌است (سهروردی، ۱۳۸۲: ۱۱). صائب نیز از ارتباط آئینه و اسکندر سخن گفته‌است (نک. صائب تبریزی، ۱۳۷۳: ۲۶۱)

آئینه - انسان کامل

آئینه بازتاب حقیقت، صمیمیت آگاهی و درون قلب‌است. بر روی آینه‌ای در موزه ملی ویتنام (هانوی) نوشته شده: همچون خورشید، ماه، آب، طلا، روشن و درخشان باش و بازتاب آن چه در دل داری. آئینه ابزار اشراق و در واقع نماد آگاهی، بازتاب خرد خلاق و نماد اندیشه الهی‌است. بازتابنده آسمان و زمین‌است. آئینه گویاترین رمز تقابل خاک و افلاک‌است؛ بدین معنی که انسان و خدا هریک آئینه‌ای برای دیگری‌اند. خدایی که در «افلاک و خلا» و «عقول و در نفوس» نمی‌گنجید، «در دل مؤمن بگنجید» و دل «نقوش بی‌عدد را قابل‌است» (مولوی، ۱۳۹۱: ۱/۳۴۸۵؛ ۶/۳۰۷۴-۳۰۷۳). حافظ، تقریباً در سراسر دیوان خود، آئینه را دل

پاک می‌داند که جلوه‌گاه رُخ معشوق راستین و آینه همه رازهای آفرینش است (نک. مرتضوی، ۱۳۸۳: ۱۶۲). «در برخی موارد آینه را غلاف هردو جهان می‌آورند که جمال و جلال لایتناهی واجب‌الوجود را منعکس می‌کند» (روشن، ۱۳۸۶: ۱۱۱). آینه به شیوه‌های مختلف به صورت تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و بیشتر در معنای معمول و غیر نمادین یا کهن‌الگویی، در گرشاسب‌نامه و عجایب‌المخلوقات مورد نظر است. اما گاهی نیز اشاره‌ها و حکایت‌های درخور توجهی، مطابق با باورها و تخیلات انسان‌های کهن به آینه شده است که درخور بررسی و تحلیل دقیق است. در گرشاسب‌نامه، بنا به باورهای دهریان، جهان چونان آینه‌است و هرچه در آن هست نابود شونده:

درو پیکر هر چه گشت آشکار چنانست چون بآینه در نگار

(اسدی‌طوسی، ۱۳۸۹: ۶)

در عجایب‌المخلوقات، دل آینه‌است: «دل آدمی عضوی شریف‌است و پادشاهی مکین... هر آینه کی چیزی در آن نهند تنگ شود مگر دل، چندانک بیشتر در آن نهند فراخ‌تر گردد... و دل عضوی است نازک... اما آفریدگار چندان قوت داد وی را کی نظرگاه وی آمد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۸۳). در عرفان اسلامی، آینه با شفاقت و صداقت خویش کاملاً مورد توجه‌است و انسان را از جهت این که مظهر ذات و صفات و اسماء حق‌است آینه می‌دانند. آینه‌بودن آدمی برای جهان و خداوند از درون‌مایه‌های گرشاسب‌نامه نیز هست:

تنت آینه ساز و هر دو جهان بین اندر و آشکار و نهان...

(اسدی‌طوسی، ۱۳۸۹: ۳۷)

تصویر خدا یکی از ایده‌های دین‌شناسی مسیحیت و یهودیت‌است، که بر مبنای آن، انسان تصویری از خدا دارد و از این رو ارزش ذاتی‌ای مستقل از اعمال خود داراست. از آن‌جا که این تصویر انسانی، برگرفته از قالب اصلی، یعنی تصویر خداست، لذا تصویر خداوند یک کهن‌الگو تلقی می‌شد (عباسلو، ۱۳۹۱: ۸۶). در تورات اشارات زیادی به این قضیه شده‌است. در سفر پیدایش چنین می‌خوانیم: «خداوند گفت: بگذارید انسان را از تصویر

خود بسازیم، شبیه به خودمان»^۷ (Holly Bible: Genesis, 1: 28-27). در عرفان اسلامی، آئینه با شفافیت و صداقت خویش مورد توجه بوده است و انسان را از جهت این که مظهر ذات و صفات و اسماء حق است آینه گویند. «آینه دل»، «روی دلدار» را می‌نمایاند (عراقی، ۱۳۶۳: ۵۲). «دل... آئینه شاهی است» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۱: ۷۲۳) و عاشق، آئینه تصرف و جلوه جمال معشوق است. در مرصادالعباد که از امهات آثار عارفانه است، آینه کاربرد شاعرانه یافته و به مفهوم انسان کامل نزدیک شده است. درون آدمیان، آینه کاری دست پروردگار است. این آینه‌ها سرانجام بعد از مرگ در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا آئینه تمام‌قدی بسازند که تجلی‌گر جلوه خداوند است (عامری و پناهی، ۱۳۹۴: ۱۴۴).

در متون عرفانی، آدمی آئینه جهان هستی است و وجودی آینه‌گون دارد. «چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می‌رفت و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه‌ها بر کار می‌نشانند که هر یک مظهر صفتی بود از صفات خداوندی، تا آنچ معروف است از هزار و یک آینه مناسب هزار و یک صفت بر کار نهاد» (رازی، ۱۳۹۱: ۷۲). در گذشته، به واسطه جنس آهنی آینه، رطوبت موجب ایجاد زنگار بر آن می‌شد. این زنگار در ادب عرفانی گاهی به واسطه نفس، یا دم انسانی که در مقابل آینه ایستاده، به وجود می‌آید. ناپاکی نفس، یا دم انسان، باعث زنگار بستن آینه وجود او می‌شود (حمزئیان و خانی، ۱۳۹۵: ۷۶-۷۵).

آئینه هم بودن انسان‌ها

آدمی، با داشتن ضمیری مصفا، می‌تواند آئینه راستین باشد؛ در حدیث می‌خوانیم: «المؤمن مرآة اخیه المؤمن» (العبادی، ۱۳۴۷: ۳۹۵)؛ «مؤمنان آئینه همدیگرند» (مولوی، ۱۳۹۱: ۱/ ۱۳۲۸)؛ و نک. ۲/ ۲۴۸. در داستان اسکندر با فیلسوف هندی، آئینه همان دل است: اسکندر

^۷ . So God created mankind in his own image, in the image of God he created them; male and female he created them.

کوزه روغن نزد فیلسوف فرستاد، فیلسوف آن را پر سوزن کرد. اسکندر از سوزن‌ها آینه ساخت. فیلسوف آینه را روشن کرد. پس در جواب اسکندر گفت: منظور این بود که از دانش پری، من آن را پرت‌تر کردم و منظور از آینه این بود که گفتمی دلت از خون ریختن بسیار تیره شده، منظور من این بود که با پندها نرم می‌کنم (طوسی، ۱۳۸۲: ۶-۵).

آینه-روان‌شناسی

یونگ در مطالعات روان‌شناسانه خود بر این است که آینه، در برابر نقاب قرار می‌گیرد و فرد را با خود واقعی‌اش روبه‌رو می‌سازد. به عبارت دیگر، آینه آن چهره‌ای را بازمی‌تاباند که شاید فرد هرگز به دیگران نشان نمی‌دهد و آن را پنهان می‌دارد (پاینده، ۱۳۹۱: ۶۶). آینه تجلی سایه^۸ یعنی قدرتمندترین کهن‌الگویی است که به مخالفت با انسان درمی‌آید. سایه مهیب‌ترین و نیرومندترین بخش ناخودآگاه ما و نماینده انرژی جنبه تاریک و تحقق نیافته و انکار شده روان ماست (اکبری، ۱۳۸۶: ۹۳)، هرچه این جنبه در وجود ما تاریک‌تر و پسرانده شده‌تر باشد، تجلی‌اش کشنده‌تر است. به صورت آشکار، تجلی این کهن‌الگوی قدرتمند و مخالف را در عجایب‌المخلوقات و در اژدهای کشنده‌ای که با دیدن عکس خود در آینه جان داد، می‌بینیم: «معدن الماس ظلمات است ... به سبب آنک جای وی جای اژدهاست و گویند الماس در چاهی بود و ماری بر سر آن و هر جانور کی دیده بر آن مار زدی بمردی. اسکندر بفرمود تا آینه بگردند و بنزدیک آن چاه بنهادند آن مار در آن آینه نگریست بر سر عمودی نصب کرده، چو روی خود در آن آینه بدید مار بمرد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۳۹). حقیقت‌نمایی آینه و بازتاب درون و واقعیت آدمی بودن او در حکایتی دیگر از عجایب‌المخلوقات، این‌گونه مورد اشاره قرار گرفته است که: «سگ چون گوشت آدمی بخورد، دیوانه شود و چون آدمی را بگزد آدمی نیز دیوانه شود و بانگ سگ کند و علت صعب باشد، پس آینه به وی نمایند. اگر صورت خود ببیند بماند. اگر صورت سگی ببیند بمیرد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۵۸۴).

^۸. Shadow

آئینه-پیر خردمند-آنیما

آئینه بنا به موقعیت و چگونگی کاربرد آن جلوه‌ای از فرامن، پیر خردمند (عقل برتر) و ناخودآگاهی نیز هست (نک. زمردی، ۱۳۹۳: ۶۶؛ ۶۳) که آئینه را آشکار می‌کند یا با اختطار و پیشگویی از سرنوشتی که در انتظار ماست پرده برمی‌دارد. آئینه نشانگر نیروی تخیل یعنی خودآگاه، ابزاری برای اندیشیدن درباره خویشتن و نیز بازتابی از جهان هستی، بازتابنده و منفعل است و همچون ماه که از خورشید نور می‌گیرد و باز می‌تاباند، رنگی از تأنیث دارد (سرلو، ۱۳۸۹: ۱۱۴). آئینه از نمادهای آفرودیت، الهه عشق و زیبایی و از ابزارهای همراه او در اسطوره‌های یونان است. همچنین عنصری مؤنث و نمادی از آنیما^۹ (بخش زنانه روان مردان) محسوب می‌شود. به همین جهت، گاه حالتی بلعنده و محوکننده پیدامی‌کند. از این منظر آئینه نموداری از نفس کلی در مرتبه لاهوتی است که با نفس ناطقه (زن) که در مرتبه‌ای ناسوتی است، دیدار می‌کند. همچنین «آنیما به صورت عنصری یاری‌دهنده و مثبت ارزیابی می‌شود و تجلی آن به صورت خردی ملکوتی است که راه رسیدن به خود را به سالک نشان می‌دهد» (سلطانیه، ۱۳۹۵: ۳۱۰؛ یآوری، ۱۳۸۶: ۱۲۰ و ۱۲۱). ارتباط نیمه زنانه یا آنیما با آئینه و آیینگی آدمی و دل او برای خداوند را در عجایب المخلوقات می‌بینیم:

«در حالت صبا به خواب... قصری عالی دیدم، زنی از آن بیرون آمد بر دابه‌ای نشسته، آئینه در دست، به من داد... مقصود از وجود آدمی آن است کی خدای را بشناسد و وی را بداند و تعبیر آئینه آن است الله اعلم کی چیزی کی بنماید ترا از آنچه نتوانی دید و ما این کتاب را جمع کردیم بر صفت آئینه کی جمله عجایب عالم به تو نماید، علوی و سفلی را» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۱). در این سطور، محمد طوسی کتاب خود را نیز آئینه‌ای معرفی می‌کند که نمایاننده همه هستی و همه عجایب نادیدنی است.

^۹. Anima

آئینه-سحر-پیشگویی

نخستین تصویری که از آئینه در ذهن آدمی وجود دارد، خاصیت پارادوکسیکال سحرآمیزی و سحرستیزی آن است. این اندیشه که آئینه دشمن سحراست و در قدیم برای ستیز با سحر و جادو از اشیاء براق، به ویژه از آئینه، استفاده می کردند و سحرآمیزی از آن جهت که بدون تسخیر روح آدمی، تصویر وی را منعکس می سازد و همه هستی اعم از جلی و خفی و هر آنچه در اوست را به بیننده می نمایاند، بسیار قدیمی است. شاید از این جهت در پاره‌ای موارد در شرع اسلام نگاه کردن به آئینه حرام باشد (نک. روشن، ۱۳۸۶: ۱۰۹). «آئینه چیزی را در خود پنهان می دارد که ما نمی بینیم و نه تنها خود انسان را بلکه آنچه را به او تعلق دارد یا آنچه را دوست می دارد نیز نشان می دهد و نه تنها حال، بلکه آینده را نیز آشکار می سازد» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۹: ۴۵۸). در ادبیات معاصر، داستان‌های زیادی درباره آئینه‌های سحرآمیز هست. مثلاً؛ آئینه سحرآمیزی که آرزوها را برآورده می کرد و سیر در مکان و زمان، به کمک آن انجام می شد (نک. وحید، ۲۵۳۵: ۲۵-۱۸). یا آئینه سحرآمیزی که پسری ساده دل برای پدر پیرش که پادشاه بود آورد، تا با نگاه به آن، جوانی از دست رفته اش را باز یابد (نک. سلامی، ۱۳۸۵: ۲۴-۷).

کتابی عربی که نگارنده آن معلوم نیست با عنوان: «مختصر العجائب و الغرائب»، حکایاتی بسیار از آئینه‌های سحرآمیز چون آئینه طارق، فاتح اسپانیا نقل می کند که هفت اقلیم را در آن می دید و یا آئینه سحرآمیز اسکندر که آئینه را آشکار می ساخت (روشن، ۱۳۸۶: ۱۱۰). امروزه نیز، با جستجو در سایت‌ها و برخی وبلاگ‌های مرتبط با احضار ارواح، به راحتی به مطالبی بر می خوریم که در آن‌ها به حضور روح در آئینه یا به کمک آئینه اشاره می شود، یکی از این موارد بلودی مری^۱ (یا مریم خونین) است که می گویند با تکرار این کلمه در

^۱. Bloody Mary

فضای تاریک و در برابر آئینه، روح یا جادوگری در آئینه ظاهر می‌شود و آسیبی به گوینده می‌زند.

آئینه در گذشته، از مهم‌ترین ابزار ساحران بوده‌است. «از قدیمی‌ترین شیوه‌های تفأل، استفاده از آئینه جادو بوده‌است. بنابر افسانه‌ای، فیثاغورث یک آئینه جادو داشته و قبل از تفأل، آن را مقابل ماه قرار می‌داده‌است. استفاده از این آئینه جادو بر خلاف تفأل با ارواح، نوع ساده‌ای از احضار ارواح بوده‌است؛ زیرا افرادی در آن منعکس می‌شدند که هنوز وجود نداشتند یا عملی را انجام می‌دادند که باید در آینده انجام شود» (شوالیه^{۱۱} و گربران^{۱۲}، ۱۳۸۸: ۱/۳۲۶-۳۲۸). خاقانی، آئینه را نشان‌دهنده «نقش رخ آرزو» و «آرزونگار» می‌داند:

راست چو از آئینه، عکس خیال پری گاه همی شد پدید گاه همی شد نهان

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۵۱ و نک. ۷۷۰)

در بسیاری داستان‌ها، علاوه بر آئینه، اشیای براق هم کارکردی مانند آئینه دارند. برخی می‌ترسند عکسشان در آب بیفتد مبادا جانوری یا روحی خبیث از زیر آب، سایه (روح) آن‌ها را ببرد. «اکنون می‌توان آن رسم رایج را توضیح داد که چرا پس از مردن کسی در خانه‌ای آئینه‌ها را می‌پوشانند یا رو به دیوار بر می‌گردانند» (فریزر، ۱۳۸۳: ۲۴۱) چون ممکن است روح شخص در آئینه، همراه متوفا برود. در داستان کوشچئی بی‌مرگ (خدایپرست، ۱۳۸۷: ۵۵)، قاشق، چنگال و انفیه‌دان نقره‌ای، از حال و روز ایوان، قهرمان داستان، خبر می‌دهند. این اشیای براق به مفهوم یکی شدن نماد آئینه با روح نزدیک شده‌اند؛ زیرا با مرگ ایوان، اشیای نقره‌ای تیره و تار می‌شوند. آئینه آینده را آشکار می‌کند. در عجایب المخلوقات با استفاده از اشیای براق چون فنجان شیشه‌ای به پیشگویی می‌پردازند: «پیری بیاید... و پنگانی آبگینه در دست، گوش بر آن پنگان بنهد و به مردم گوید کی امسال چه حادث شود و ایشان

^{۱۱}. Chevalier

^{۱۲}. Gheerbrant

تصدیق کنند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۴۲). در تفأل، از آینه و آب برای سوال از ارواح استفاده می‌شده، بدین معنا که روح به مثابه آینه‌است و انسان مطابق با موضعی که اتخاذ کرده همانند یک آینه، زیبایی یا زشتی را باز می‌تاباند (حسینی، ۱۳۹۲). در گرشاسب‌نامه، تفأل با آب انجام می‌شود و مردی ملاح:

چو دریا به شورش گرفتی شتاب یکی طشت بودش بکردی پر آب
همه بودنی‌ها درو کم و بیش بدیدی چو در آینه چهر خویش

(اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۱۴۹/۵-۴)

گاه روح به سمبلی از آینه تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، آینه همان روح‌است که فرد را به دانش و خرد می‌رساند. شخص در آینه قادر است آگاهی اندکی از همه دانش‌ها به دست بیاورد و به درون روح خود بنگرد (بهزادی، ۱۳۸۰: ۵).

آینه در فرهنگ‌ها و ملل مختلف

در فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف درباره جنبه‌های نمادین و اساطیری آینه و مفاهیم مقدس آن، باورهای زیادی هست. در خاور دور آینه را دارای خواص جادویی می‌دانستند که می‌توانست ارواح خبیثه را، هم در این جهان و هم در جهان دیگر دور کند و به همین دلیل، آن‌را کنار مردگان می‌گذاشتند (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۳). آینه، در متون اساطیری، دو کارکرد معنایی متفاوت دارد. از یک سو مظهر عیوبی مانند غرور و شهوت‌است و با جادوگری ارتباط می‌یابد. از سوی دیگر مظهر روح زندگی، خرد و آگاهی‌است و با عناصری مانند مردگان، خورشید و نقاب، خوشه معنایی خود را می‌سازد. در کنار برخی گورهای مردگان، آینه دیده شده‌است (عامری و پناهی، ۱۳۹۴: ۱۴۵؛ ۱۵۱-۱۵۰). گویا به دلیل جنبه تقدس آینه (و آب) است که اهانت و قصد سوء نسبت به آن‌ها، عواقب شومی چون بیماری پسی در پی دارد. در عجایب‌المخلوقات، عین المقدسه نام چشمه آب گرمی در اسکندریه است که درمان پسی بوده‌است. شاه روم به حيله می‌گوید که من نیز پسی دارم تا به بهانه درمان به این چشمه بیاید و از آن‌جا به اسکندریه حمله کند. او به این چشمه می‌آید و ناگهان شبی با لشکرش به

اسکندریه حمله می‌کند. «اسکندریه را بستند و آینهٔ منارهٔ اسکندریه بکند و بعضی از مناره را بیران کرد و این چشمه را کور بکرد و این ملک آن شب پیس شد و برص بر وی پدید آمد و بازگردید» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۱۱).

بسیاری از مسایلی که امروزه خرافه‌اند، در گذشته معقول بوده‌اند. آدمی برای امنیت خود می‌کوشید با تمسک به برخی باورها، از حوادث طبیعی و غیرطبیعی مصون بماند. آینه‌ها کلیدی به آیندهٔ افراد تصور می‌شدند. در عجایب المخلوقات می‌خوانیم که: «آینه‌ای آهنین ساخته بودند، حال غایب در آن پدید آمدی؛ کی مرده‌است، یا زنده، یا بیمار» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۸۹). در مصر باستان همه فکر می‌کردند که خواست خدایان را می‌شود در آینه دید، بنابراین شکستن آینه بدشگون و به این معنی بود که خدایان نمی‌خواهند شخص آیندهٔ خود را ببیند؛ زیرا آیندهٔ خوبی در انتظارش نیست. در ایران شکستن آینه سفرهٔ عقد (آینهٔ بخت) بدشگون بود (هدایت، ۱۳۹۵: ۵۷). این آینه مظهر روشنایی (از مظاهر مهم فرهنگ زرتشتی) و پیدایش بود. رومیان بر این باور بودند که تندرستی شخص هر هفت سال یک‌بار دگرگون می‌شود و از آن‌جا که آینه بازتاب دهنده تندرستی است، پس شکستن آینه به معنای به خطر افتادن تندرستی است. در اساطیر به کرات بر مسخ‌کنندگی و نیروی اغواگری سطوح بازتاب‌دهنده تأکید شده‌است؛ برای نمونه می‌توان به اسطورهٔ «نارسیس» یا افسانهٔ «سفیدبرفی» اشاره کرد (حقی، ۱۳۹۵ و نک. احمدی، ۱۳۷۵: ۴۱ تا ۵۱).

آینه-ماه-خورشید

در اساطیر، آینه گاه با نمادهایی مانند ماه و خورشید مرتبط می‌شود. آینه مانند ماه، از منبعی نور و تصویر می‌گیرد و سپس همان را منعکس می‌کند. «خورشید و ماه دو آینه هستند که آن‌چه بر روی زمین می‌گذرد، انعکاس می‌دهند» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۹: ۳۲۹). در بندهشن آینه بخشی از وجود انسان است که بعد از مرگ به خورشید باز می‌گردد و در رستاخیز، خورشید آن را دوباره به آدمیان می‌دهد تا یکدیگر را بازشناسند: «او مردم را به پنج

بخش فراز آفرید: تن، جان، روان، آئینه و فروهر... آئینه.. به خورشید پایه ایستد، (چون) مردم
میرند... آئینه به خورشید... پیوندد» (دادگی، ۱۳۹۰: ۴۸).

آئینه نماد ماه است و از آنجا که تابنده نیز هست نماد خورشید هم دانسته می‌شود.
مشهورترین آئینه خورشیدی آئینه اسطوره‌ای آماتراسو^{۱۳} (در اساطیر ژاپنی ایزدبانوی خورشید)
است که نور الهی را از غار خارج می‌کند و بر جهان می‌تاباند. آئینه هشت پر در آماتراسو ژاپنی،
نماد هماهنگی و کمال است و در چین واسط میان آسمان (آئینه مدور) و زمین (آئینه مربع)
(حسینی، ۱۳۹۲).

روح و آئینه- مرگ و زندگی و آئینه-خون

از نظر بسیاری از اقوام کهن، سایه یا تصویر شخص، دربردارنده روح اوست. روح
تازه درگذشتگان می‌تواند در آئینه نمودار شود. روح می‌تواند از طریق آئینه یا سایه، با روح
متوفا یا اشخاصی که منبع خطر هستند (همچون زنان)، دیدار کند و از بدن شخص جدا شود.
به همین دلیل گروهی وحشت دارند از این که سایه‌شان توی گور، یا روی تابوت بیفتد و یا
این که سایه زنی بر آنها بیفتد. گاه گورکن‌ها و تابوت‌کش‌ها، روح خود را با پارچه‌ای
محکم به خود گره می‌زنند. گروهی هم به شدت اکراه دارند از این که کسی عکس آنها را
بکشد یا از آنها عکس بگیرد؛ زیرا معتقدند روح آنان در آن تصویر و به همراه عکاس
خواهد رفت و به زودی خواهند مرد (فریزر، ۱۳۸۳: ۲۴۲-۲۳۹).

در عجایب‌المخلوقات، آئینه چهره انسان زنده و صاحب روح را نشان می‌دهد و چهره
مردگان و کسانی که روحشان در حال رفتن است را انعکاس نمی‌دهد. شاید هم با نگاه به
آئینه که همچون شاهرهای دوسویه به مرگ و زندگی است، روان برخی به آن سوی حیات و
جهان پس از مرگ سفر می‌کند و یا کار ویژه آئینه روبه‌رو کردن فرد با سرنوشت اوست:
«خانه‌ایی است از مینا کرده در آن شیری از سیم کرده، شخصی بر وی نشسته آینه درفشان در

^{۱۳} . Amaterasu

دست گرفته. هر بیمار کی در آن نگرَد، اگر خود را ببیند نیک شود و اگر نبیند بمیرد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۴۳). آئینه گاه شکل اسطوره‌ای دری را به خود می‌گیرد که روح از طریق آن در، خود را رها ساخته به سوی دیگر گذرمی‌کند (سرلو، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

برخی قبایل کهن، روح را پرنده‌ای فرض می‌کنند که آماده پرواز است. اگر کسی در معرض خطر باشد؛ سعی در جلب و نگه داشتن مرغ روح او می‌کنند و یا برای مرغ روح او دانه‌های برنج بر زمین می‌ریزند و قُدُقَد کنان مرغ روح او را صدا می‌زنند و سپس برنج‌ها را بر روی سر شخص آسیب دیده می‌ریزند تا "مرغ بازیگوش" روح او بازگردد (فریزر ۱۳۸۳: ۲۳۰). این مفهوم در بیشتر زبان‌ها وجود دارد. در عجایب المخلوقات نیز تعبیر دیدن مرغ در خواب و رویا، جان (روح) است: «تعبیر ... مرغ جان بود» (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۸۱). آلیس در سرزمین عجایب از آئینه آبی می‌گذرد و به دیگر سوی آینه می‌رود. آبی، محل پیوند رویا و واقعیت است (ودادی، ۱۳۹۶). «آئینه رمز رموز است که مبین همخوانی‌ها و همدلی‌ها و همدمی‌هاست و نیز رمز چیزی است که گذار از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر را ممکن می‌سازد» (ستاری، ۱۳۷۲: ۱۶۴). این کارکرد آئینه در گرشاسب‌نامه چنین بیان می‌شود که در بت‌خانه‌ای از مینای زرد بتی بود:

به دست آینه چون درفشنده مهر	بد آن آینه در همی دید چهر
هر آن دردمندی که بودی تباه	چو کردی بد آن آینه در نگاه
چو چهرش ندیدی شدی زین سرای	ورایدون که دیدی، شدی باز جای

(اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۳۹۷-۳۹۶)

در افسانه‌های پریان نیز، آینه گاه پیشگو است، گاه با زمان ارتباط یافته و گاه می‌تواند روبه‌روکننده فرد با واقعیت خود باشد. در داستان گل حسرت (خداپرست، ۱۳۸۷ الف: ۳۸۴) آئینه نامادری، حقیقت گوشت و تحت هر شرایطی واقعیت را نشان می‌دهد. در افسانه قورباغه سبز کوچولو (خداپرست، ۱۳۸۶: ۷۲) آئینه‌ای سیاه وجود دارد که با نمایش دختری جوان،

شاهزاده را دلباخته او می‌کند. بدین ترتیب، کار آینه روبه‌رو کردن پسر جوان با سرنوشت خویش است.

در روزگار قدیم، مردم، تصوّر می‌کردند شکل و سایه و عکس انسان، قرین یا جزو روح انسان است و با شکسته شدن آینه نقش انسان، باطل می‌شود و در واقع، روح او صدمه می‌بیند (مجله حدیث زندگی، ۱۳۸۱). برابری سایه با هستی و وجود در عجایب‌المخلوقات چنین مورد اشاره قرار می‌گیرد: «کفتار در سگ نگرد و سگ بر بام بود، کفتار با وی می‌گردد تا سایه سگ بر زمین افتد. کفتار پای بر سایه سگ نهد، سگ به روی درآید» (طوسی، ۱۳۸۲: ۵۸۰-۵۷۹). همچنان که بعضی مردمان روح شخص را در سایه‌اش می‌دانند، بعضی دیگر معتقداند که روح شخص در انعکاس وی در آب یا آینه‌است. برخی سایه خود؛ بلکه عکس خود را (در هر آینه‌ای) روح خود می‌دانند. برابری و هم‌ارزی سایه با زندگی و روح، تا امروز نیز در اروپای جنوب شرقی رایج‌است. یونانیان و رومانیایی‌ها، وقتی شالوده‌بنایی را می‌ریزند رسم‌است که خروسی یا گوساله‌ای بکشند و خونس را بر سنگ زیربنا بریزند و خود قربانی را نیز بعداً زیر همان سنگ دفن کنند. امروزه در بسیاری از مناطق لرستان همچنان ریختن خون قربانی (گوسفند، خروس و...) بر سنگ بنا (پی ساختمان) رایج‌است. هدف از این قربانی، محکم کردن بناست. در اروپا، گاه به‌جای کشتن حیوان، سازنده بنا کسی را به نزد سنگ زیربنا می‌کشاند، مخفیانه بدن یا قسمتی از آن یا سایه‌اش را اندازه می‌گیرد و آن اندازه را زیر سنگ زیربنا می‌گذارد. باور این‌است که آن کس در عرض یک سال خواهد مرد. هر وقت کسی از جایی می‌گذرد که در آن عملیات ساختمانی انجام می‌گیرد، ممکن‌است این اخطار را بشنود که مواظب باش سایه‌ات را نذرند. قبلاً، حتی سایه فروش‌هایی وجود داشتند که، سایه‌های مورد نیاز برای استحکام بنا را داشتند. در این موارد، سایه معادل و هم‌عرض زندگی و روح شخص بود که با از دست دادن سایه باید می‌مرد. این رسم در واقع جایگزین رسم کهن نهادن آدم زنده لای جرز دیوار یا دفن کردنش زیر سنگ زیربنای عمارت نوساز است تا موجب تقویت و طول عمر بنا شود، یا مهمتر از آن، برای آن‌که شیخ خشمگین در آن بنا

ساکن شود و مانع ورود دشمنان گردد (فریزر ۱۳۸۳: ۲۴۰). در گرشاسب نامه از خون قربانیان برای ساختن دیوار بنا استفاده می‌شود. که هم می‌تواند برای محافظت و استحکام بنا توسط ارواح قربانیان باشد و هم اشاره‌ای به برابری خون با روح:

سیران که از کابل آورده بود	به یک جایگه گردشان کرده بود
بفرمود خون همه ریختن	وزیشان گل باره انگیختن
یکی نیمه بُد کرده دیوار شهر	دگر نیمه کردند از آن گل دو بهر
از آن خون به ریگ اندرون خاست مار	کرا آن گزیدی بکردی فکار

(اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۲۴۴-۲۴۳/۵-۲)

در برنتو، کشتن حیوانات یا پرندگان و مالیدن خون آن‌ها بر خود، راهی برای در امان ماندن از خطر ارواح و خوشنود ساختن ارواح خبیث بود. در افغانستان و بعضی نقاط ایران، با قربانی کردن حیوان و یا ریختن خون حیوان قربانی در مسیر مسافران غریبه، سعی می‌کردند از جادوی آنان در امان بمانند (فریزر، ۱۳۸۳: ۲۴۵-۲۴۴).

در برخی مناطق، گویا روح یا جان حیوان را در خون او می‌دانستند (فریزر، ۱۲۸۳: ۲۵۸). خون مظهر بقا، ثبات و آگاهی است و می‌شود با جاری کردن و یا از آن خود نمودن آن در آگاهی اشخاص دخل و تصرف نمود. به خاطر همین خاصیت شگفت خون و حاوی روح بودن آن، با مالیدن خون حیوان (گاو و مرغ و...) بر خود؛ به نوعی تولد آئینی می‌رسیدند. در عجایب المخلوقات، حکایتی شگفت می‌خوانیم با این محتوا که نگاه زن حایض به آئینه آن را تیره می‌کند و سبب تباهی و خرابی بسیاری چیزهای دیگر می‌گردد:

«حکما گویند بوی زن حایض زیت و کامه را تباه کند و اگر زن حایض به منقله بگذرد ترها را تباه کند، اگر به خیارستان بگذرد تلخ گردد، اگر زن حایض به سداب بگذرد خشک شود. اگر حایض در آینه ننگرد تاریک شود. اگر به کندوج انگین بگذرد زیان صعب کند و جماع با زن حایض دل کور کند و فرزند ابله زاید و

جانوری است آنرا ذراریج خوانند اگر یکی آدمی بخورد بمیرد کی سمی قاتل است، بوی زن حیض به ذراریج رسد بمیرد. اگر حیض دست بر مصرع نهد ساکن گردد. اگر خرقة حیض بر سر چوبی کنند و اشارات به آتشی عظیم کنند بمیرد. اگر خرقة حیض بردنبال کشتی بندند، باد روبه از آن بگریزد و شنیدم از اهل انجیل کی دریای محیط بنالید از جانوری کی آنرا تنین خوانند کی دریا را زیر و زبر می کرد و حیوانات را می خورد. آفریدگار به وی ندا کرد کی ای دریا شکر کن کی در تو زن نیافریدم و ترا به زنی بد مبتلا نکردم. حکما گویند اگر زن حیض برهنه گردد و از قفا باز افتد هیچ سباع گرد وی نگردد و اگر سرما سخت بود سرما ساکن گردد.. زن حیض را اثرها باشد و جهودان گرد حیض نگردند و نان به سر چوبها به ایشان دهند و این سخنها هیچ گزاف نبود و از سر تجربتی گفته اند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۰۴-۴۰۳).

باید دید این وحشت و پلید دانستن زنی که دچار عادت ماهانه است از چه سبب و در نتیجه چه باوری است. مفهوم ناپاکی طبیعی زن در دوران عادت ماهانه با وحدتی بی مانند در چندین آیین باستان وجود داشته است. مانو (Manu) قانون گذار هندو، نزدیک شدن به زن حیض را سبب تباهی خرد، دانش، توان و آگاهی می دانست. اگر بتوان به درستی وندیداد اتکا کرد، زرتشت خون حیض را کار اهریمن می دانست. زن حیض ناپاک و در تسخیر پلیدی و دیو بود و باید از مردمان و آتش دور می ماند تا موجب تباهی آنها نشود (نک. اوستا، وندیداد، فرگرد ۱۶). موسی (ع) این موضوع را بازهم مفصل تر بیان می کند. در این زمینه فرامین وحیانی با مقررات صرفا بشری برخی بومیان بسیار شبیه هم اند. در قدیم ترین دایرة المعارف موجود - یعنی تاریخ طبیعی پلینی - فهرست خطرات ناشی از قاعدگی بسیار طویل است. به گفته پلینی، تماس دست زن حیض سبب خرابی شراب، باغات، زنگار گرفتن آینه ها و... می شود. در نقاط مختلف اروپا، برنشوئیک و جزیره یونانی کالیمنوس هنوز این اعتقادات یا باورهای شبیه به اینها وجود دارد (فریزر، ۱۳۸۳: ۷۲۱). این امر که دست زدن زن حیض به آینه را سبب

زنگار گرفتن آن می دانسته‌اند را می توان به ارتباط خون با روح و در معرض از دست دادن روح قراردادن زن حیض و نماد روح بودن آئینه مرتبط دانست. ترس از حیض و تابو بودن آن در حکایتی از عجایب المخلوقات چنین مورد اشاره قرار می گیرد: «عرب گوید کی جنی ... گرد خرگوش نگردد کی خرگوش را حیض رسد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۵۹۲).

ارتباط روح با خون و حیض در برخی قبایل آفریقا باوری نهادینه است. در این قبایل، نخستین قاعدگی غالباً ازدواج محسوب می شد و دختر را عروس می نامیدند. گروهی باور داشتند که یکی از ارواح سرگردان در هوا از دختر ازاله بکارت می کند و نخستین قاعدگی نتیجه آن است و روحی که این زخم را پدید آورده است، هر ماه آن را تجدید می کند (فریزر ۱۳۸۳: ۷۰۸) در عجایب المخلوقات، بخار (روح و یا نیروی) نامریی ای همراه با زن حیض هست که سبب تباهی چیزها می شود: «زن حیض چون نزدیک شیر رود شیر متغیر شود و بگنجد و بخاری از وی برخیزد و در آن شیر نشیند چنانک کس نیند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۸۸).

در قرآن کریم؛ هرچند نه همسو با باورهای خرافی؛ اما باز هم به دوری از زنان در این ایام توصیه شده است: فَاعْتَرِزُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ (بقره ۲/ آیه ۲۲۲)؛ در آن حال (حیض) از مباشرت زنان دوری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا آن که پاک شوند.

حضرت ابو جعفر (ع) فرمودند: دختران پیامبران (ص) حیض نمی بینند، زیرا حیض عفونت و مؤاخذه می باشد و اولین زنی که حیض دید ساره بود (ذهنی تهرانی، ۱۳۹۱: ج ۱/ باب ۲۱۵/ ص ۹۱۳). حضرت زهرا و مریم (س) حیض نمی دیده‌اند و حیض شدن در دختران پیامبر مکروه بوده است (افتخارزاده، ۱۳۸۱: ۲۲۹). محمد بن علی (ع) فرمود: حیض نجاست و پلیدی است. در زمان نوح (ع) زنان در هر سال یک بار حیض می دیدند تا این که جماعتی از زنان، از حجاب بیرون آمدند و رها و آزاد گشته و کاملاً با مردان آمیزش پیدا نمودند، در چنین وقتی خداوند آن‌ها را مبتلا ساخت به دیدن حیض در هر ماه، لذا مجبور شدند که از بین مردان خارج شوند (ذهنی تهرانی، ۱۳۹۱: ج ۱/ باب ۲۱۵/ ص ۹۱۵).

حضرت (ص) فرمود: هر کس با همسر خویش در حال حیض مجامعت نماید، فرزندش با بیماری جذام یا برص و پسی متولد شود (ابن بابویه، ۱۳۶۷: ۳/۵۵۲).

در گذشته، در استرالیا، اوگاندا، تاهیتی، آلاسکا و بسیاری از مناطق، زنان حیض یا زنی که وضع حمل می‌کرد، به‌طور کامل از سایرین جدا زندگی می‌کرد و اشیاء مورد استفاده او تابو می‌شدند. کسی جرأت نمی‌کرد به آن‌ها دست بزند. گمان می‌کردند از طریق اشیاء و متعلقات شخص (چه مقدس باشد و چه بدشگون) می‌توان به او آسیب زد یا در معرض آسیب دیدن از او قرار گرفت. انگیزه اصلی رعایت این تابوها «این بود که مبدا دشمن در غیر این صورت در وجودشان رخنه کنند و با جادو موجب هلاکشان شود» (فریزر، ۱۳۸۳: ۲۵۲ و نک. ۲۵۶). این تابوها، در ذهن مردمان کهن ریشه‌دار و واقعی بوده‌اند تا جایی که برخی موجودات دیگر را نیز در ترس و گریز خود همراه می‌کرده‌اند. مثلاً: «کوسه ماهی... از هیچ نگریزد مگر از خرقة حیض» (طوسی، ۱۳۸۲: ۶۰۶). و یا «ماهی است از دهانش بوی مشک آید. ماهیان پیش وی جمع آیند و می‌خورد تا عظیم شود و قصد کشتی کند از هزار شمشیر نترسد، از خرقة حیض بگریزد، وی را فاطوس خوانند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۶۰۶).

در برخی جوامع ابتدایی قواعد پاکیزگی آیینی را شاهان، سران، کاهنان، زنان در دوران زایمان، دختران به‌هنگام بلوغ، شکارچیان و جز آن رعایت می‌کردند. این گروه‌های مختلف از لحاظ منزلت و منش تفاوت زیادی دارند. بعضی را می‌توان مقدس نامید و بقیه را ناپاک و آلوده. اما انسان وحشی بین آن‌ها چنین تمایز اخلاقی‌ای قائل نمی‌شد. مفاهیم قداست و آلودگی در ذهن او هنوز از هم متمایز نشده‌بود. در نظر او ویژگی مشترک همه این آدم‌ها آن‌است که خطرناک و در خطر روحی یا شب‌گونه و خیالی‌اند. اما خطر به‌خاطر خیالی بودنش چندان هم غیرواقعی نیست؛ تخیل بر انسان‌ها چنان تأثیر واقعی دارد که می‌تواند آدمی را بکشد (فریزر، ۱۳۸۳: ۲۵۶).

«چاوپادی» یک سنت مذهبی است که قرن‌هاست در مناطقی از نپال رواج دارد. در این سنت، زن‌ها در زمان عادت ماهیانه و زایمان تنها نگه داشته می‌شوند، چرا که در این زمان آنان را نجس، بدشگون و مصیبت بار می‌دانند و با لمس هر چیزی این نجاست را منتقل می‌کنند. در جوامع اولیه، بسیاری از خون ریختن بر زمین اکراه داشتند، چرا که روح یا جان در خون جریان داشت (فریزر، ۱۳۸۳: ۴۰۲). در برخی نسخه های شاهنامه آمده است که گیاه خون سیاوشان از خون او می‌روید که برای خلق بسیار مفید است:

به ساعت گیاهی برآمد زخون بدانجا که آن طشت کردش نگون...

بسی فایده خلق را هست از او که هست اصلش از خون آن ماهروی

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳/ پاورقی صص ۱۵۲-۱۵۳)

این همان چیزی است که افراسیاب از آن ترسان است و در مورد آن به مأموران قتل سیاوش هشدار می‌دهد:

بباید که خون سیاوش زمین نبوید نروید گیاه روز کین

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳/ ۱۵۰)

در برخی آیین‌ها هنگام تعمید، گاوی را کشته با خون او حمام خون می‌گرفتند و اینچنین، شخص گویی برای حیاتی جاودانه از نو زاده می‌شد و خون گاو همه گناهانش را فرو می‌شست (فریزر، ۱۳۸۳: ۴۰۲).

در بیشتر مناطق جهان، زن‌ها پس از زایمان و اولادشان و دختران حیض کمابیش تابو می‌شده‌اند. نور خورشید نباید بر آنان می‌تابیده؛ زیرا اگر خورشید بر سرشان می‌تابیده، گمان بر این بوده که یکی از خویشان‌شان می‌میرد، یا خود و دیگران در معرض خطر قرار می‌گرفته‌اند (فریزر، ۱۳۸۳: ۷۰۷-۷۰۵). تابوی خون و زن و دخترانی که وجودشان تابو و منبع خطر است در حکایتی از عجایب المخلوقات چنین بازگو می‌شود: سازنده شهری «طلمس ساخت چنانک کس آن را نتواند ستدن، مگر به خون کبوتری ورقاه و خون حیض

زنی [زرقاء]. پس ضیزن [مالک شهر] همه زنان را در چاهی کرد و نگه داشتی تا شاپور ذوالاکتاف قصد کرد کی حضر بستاند. دختر ضیزن را حیض رسید، وی را در میان زنان کردند، برسوری می آمد شاپور را بدید عاشق شد، به وی نبشت کی به حیض زنی و خون کبوتری بر پوست آهو نویس کی حضر گشاده شود و در گردن فاخته بند و وی را رها کن تا بر سور حضر نشیند. شاپور بفرمود کردن. فاخته بر سور حضر نشست همه دیوارها بیفتاد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۲۰۷-۲۰۶). در جایی دیگر از کتاب، عین همین حکایت بازگو می شود و دو نکته بر آن افزوده می شود؛ این که خون حیض باید از آن «زن ازرق چشم» باشد و این که «هندوان از حیض زنان کارها عظیم کنند و دعوی ها کنند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۰۴). اشاره به رنگ آبی چشمان زن ممکن است به این مسئله ربط داشته باشد که رنگ آبی، پیوند دهنده رویا و واقعیت است (نک. ودادی، ۱۳۹۶).

در کتاب شاخه زرین فریزر، چندین داستان از دختران یا زنان تابو شده - که محدودیت های ویژه چون ندیدن آفتاب، را باید رعایت می کرده اند - در قصه های ملل مختلف بیان شده است. فریزر انگیزه محدودیت های شدیدی که بر دختران نوبالغ اعمال می شود را ترس شدید انسان بدوی از خون می داند. به گونه ای که قبیله ای در یکی از خلیج های جنوبی استرالیا از کودکی به پسران می گویند که اگر به خون حیض نگاه کنند؛ به زودی، پیر، شکسته و ناتوان می شوند. ترس از خون حیض و قدرت عجیبی که برای آن قائل بوده اند در حکایتی چنین بیان می شود: «گویند هندوی بتی بتراشید از مغناطیس و وی را به خون زن حیض بیندود، اشارت به ابر کرد حالی ابری و بادی عظیم برآمد، پس آن را به آب گرم بشست باد ساکن شد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۵۴ و نک. ۷۱۸-۷۱۶).

در بیشتر قبایل آمریکای شمالی زنان باید در دوران قاعدگی از جمع کناره می گرفتند و در جایگاهی بیرون خانه زندگی می کردند. همه چیز آن ها جدا از بقیه بود. مردان از این زنان و زنان از مردان گریزان بودند، به خاطر عواقب شومی که برایشان به بار می آورد. برخی نخستین خونریزی قاعدگی را از ناپاکی های مشروع می دانستند؛ که نحوست و شرّ شیاطین را در پی

دارد. لباسی کاملاً پوشیده بر تن دختران می‌کردند تا چشم کسی بر آن‌ها نیفتد و سه یا چهار سال انزوای آنان طول می‌کشید. دختر را در این دوران انزوا «زنده‌به‌گور» می‌نامیدند و باید در حال توبه و پشیمانی از گناه به‌سر می‌برد (فریزر، ۱۳۸۳: ۷۲۰-۷۱۸). در نظر انسان کهن، ترس از خون حیض تا به حدی است که گمان می‌برده‌اند این خون می‌تواند باعث وقوع بلایای طبیعی هم بشود: «اگر پوست روی آدمی برسر چوبی کنند با خرقة حیض، بادی سهمناک خیزد تا به زیر آورند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۹۸).

بدین ترتیب، غرض از منزوی ساختن زنان در دوران قاعدگی، خنثی کردن آثار منحوسی است که گمان می‌رود در این ایام از آنان ناشی می‌شود. گمان براین بوده است که در این دوره دختر سرشار از نیروی پر زوری است که اگر مهار نشود ممکن است برای او و کسانی که با وی تماس دارند ویرانگر باشد. چرا که تصور می‌رفته اگر از این ضوابط و قواعد غفلت شود، خود او زیان خواهد دید. به‌طور خلاصه مهار کردن این نیرو در یک محدوده خاص برای سلامت و امنیت همه افراد، هدف تابوهای مورد نظراست (فریزر، ۱۳۸۳: ۷۲۲-۷۲۱). در عجایب المخلوقات می‌خوانیم؛ چاهی در دامغان هست که، آبش اسهال می‌آورد و اگر به جایی ببرند خون می‌شود و چون دورتر برند سنگ می‌شود «اگر خرقة حیض در آن چاه افکنند، چندان باد برخیزد از آن چاه کی دیوارها بیفکند و آب را و خرقة را بیرون اندازد آن‌گاه ساکن شود و در کتابی خواندم که اگر یکی پوست روی آدمی بر سر نیزه کند و خرقة حیض سر آن بندد و برافروزد چندان بادها آصف جهد و اضطراب در آن اقلیم افتد تا فرو گیرند و از آن جدا کنند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۱۴-۱۱۳).

نتیجه‌گیری

این پژوهش، با هدف بررسی کهن‌الگوی آئینه، روح، خون در عجایب المخلوقات و گرشاسب‌نامه، نشان می‌دهد که، آئینه مفاهیم خاصی در ذهن مردمان کهن داشته است. در اسطوره‌های آفرینش به عنوان یکی از نیروهای تشکیل دهنده جوهر انسان و نمودی از

آفرینش و فروهر نیکان مطرح شده است. در اساطیر ایران، یونان، ژاپن و روم آئینه جنبه قداست و اهمیت بالایی دارد. ابزار اشراق، بازتاب حقیقت، خرد خلاق، صمیمیت آگاهی و درون قلب است. به عنوان نمودی از انسان کامل و آئینه حق-تعالی به آن نگریسته می‌شده است. آئینه نمود روشنگری و حقیقت‌گویی است و تجلی سایه^{۱۴}؛ یعنی قدرتمندترین کهن‌الگویی است که به مخالفت با انسان درمی‌آید؛ نمونه بارز آن ازدهای مرگ‌آور عجایب‌المخلوقات است که با نگرستن به چهره خود جان داد، یا آئینه‌های سخنگو که جز حقیقت نمی‌گویند. آئینه فرامن آدمی و پیرخردمند و ناخودآگاهی ارزشمند ماست که با اختار و پیشگویی از سرنوشتی که در انتظارمان هست پرده برمی‌دارد. آئینه نشانگر نیروی تخیل یعنی خودآگاه، ابزاری برای اندیشیدن درباره خویشتن و نیز بازتابی از جهان هستی است. گاه منفعل است و نورپذیرنده و یادآور کهن‌الگوی مؤنث و زنانه و گاه خود درخشان و خورشیدی است و نور الهی را بر جهان می‌تاباند. آئینه هم سحرآمیز است و هم سحر ستیز. گاه مظهر روح زندگی است و اهانت به آن شوم است. آئینه، گاه واسطی میان زمین و آسمان و گاه حقیقت‌گویی آگاه به اسرار است. روح با آئینه مرتبط است. گاه آئینه دریچه‌ای برای پرواز روح است و گاه روح تازه درگذشتگان می‌تواند در آئینه نمودار شود. در عجایب‌المخلوقات و گرشاسب‌نامه، آئینه همچون شاهراهی دوسویه به مرگ و زندگی است و یا کار ویژه آئینه روبه‌رو کردن فرد با سرنوشت اوست. از دیدگاه مردمان کهن، خون حاوی روح و جان موجودات است. مردمان باستان اهمیت این ماده حیاتی را درک می‌کرده‌اند و به هر شیوه تلاش می‌کرده‌اند تا مانع از دست رفتن آن و در نتیجه؛ از دست دادن یا آسیب رسیدن به روح خود و اطرافیان‌شان شوند. همین عوامل سبب شده تا در ارتباط با خون، تابوها و سنت‌هایی رواج پیدا کند. ترس از خونریزی و در نتیجه از دست دادن روان، سبب شده نگاه کردن به آئینه را در شرایط خونریزی ممنوع بدانند. کسانی که در نتیجه

^{۱۴} . Shadow

خونریزی در معرض از دست دادن روح بوده‌اند می‌توانسته‌اند هم برای خود و هم برای سایرین منبع خطر باشند.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم**، ۱۳۸۵، مهدی الهی قمشه‌ای، نشر جمهوری، تهران، ۶۰۶ ص. (ترجمه به فارسی).
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۹، **نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان**، چاپ ۴، تهران: نشر چشمه. ۷۰۰ ص. (ترجمه به فارسی).
- ابن بابویه (ابوجعفر محمد بن علی قمی)، ۱۴۱۳، **من لا یحضره الفقیه**، ۳ جلد، چاپ ۲، دفتر انتشارات اسلامی جامعه، قم. ۶۱ ص.
- احمدی، رضا، ۱۳۷۵، **افسانه‌های مغرب زمین**، چاپ ۶، انتشارات آبنوس، تهران. ۱۶۰ ص. (ترجمه به فارسی).
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، ۱۳۸۹، **گرشاسب‌نامه**، چاپ ۲، انتشارات دنیای کتاب، تهران. ۴۲۷ ص.
- افتخارزاده، سید حسن، ۱۳۸۱، **فاطمه زهرا شادمانی قلب مصطفی**، چاپ ۴، انتشارات بدر، تهران. ۹۴۸ ص. (ترجمه به فارسی).
- اکبری، عباس، ۱۳۸۶، **ساختار اسطوره‌ای در فیلمنامه**، چاپ ۱، انتشارات نیلوفر، تهران. ۴۰۸ ص. (ترجمه به فارسی)
- امیرمعزی، محمد علی، ۱۳۶۸، **دائرة المعارف‌های فارسی**، چاپ ۱، انتشارات توس، تهران. ۱۱۰ ص. (ترجمه به فارسی).
- بهبزادی، رقیه، ۱۳۸۰، **فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب**، چاپ ۱، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر. (ترجمه به فارسی)
- پاینده، حسین، ۱۳۹۱، **اندیشه یونگ**، چاپ ۴، انتشارات فرهنگ جاوید، تهران. ۱۷۲ ص. (ترجمه به فارسی).
- ترابی، محمد، ۱۳۶۶، **آئینه در شعر فرخی، سعدی و حافظ**، چاپ ۱، انتشارات فردوس، تهران. ۷۱ ص. (ترجمه به فارسی).
- حافظ شیرازی، ۱۳۸۱، **دیوان**، چاپ ۱، نشر روزگار، تهران. ۸۳۲ ص.
- حمزئیان، عظیم؛ خانی، سمیه، ۱۳۹۵، **بررسی تطبیقی کاربرد آئینه در آثار عین القضاة همدانی و مولوی**، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۱۲ - شماره ۴۳، از صفحه ۴۳ تا ۸۴
- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی، ۱۳۸۸، **دیوان خاقانی شروانی**، چاپ ۹، انتشارات زوآر، تهران. ۱۱۶۴ ص.

- خداپرست، علی اکبر، ۱۳۸۷ الف، **قصه‌های پریان کتاب آبی**، چاپ ۳، انتشارات لوک، تهران. ۴۱۸ ص. (ترجمه به فارسی).
- خداپرست، علی اکبر، ۱۳۸۷ ب، **قصه‌های پریان کتاب قرمز**، انتشارات لوک، تهران. ۴۳۴ ص. (ترجمه به فارسی).
- خداپرست، علی اکبر، ۱۳۸۶، **قصه‌های پریان کتاب زرد**، انتشارات لوک، تهران. ۳۶۸ ص. (ترجمه به فارسی).
- دادگی، فرنیغ، ۱۳۹۰، **بند هش**، چاپ ۴، انتشارات توس، تهران. ۲۴۰ ص.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، **نعت نامه دهخدا**، ۱۶ جلد، چاپ ۲، دوره جدید، نشر نی، تهران. ۶۷۲۶۵ ص.
- ذهنی‌تهرانی، محمد جواد، ۱۳۹۱، **علل الشرایع**، چاپ ۱۲، ۲ جلد، انتشارات مؤمنین، قم. (ترجمه به فارسی). ۹۴۳ ص.
- رازی (دایه)، نجم‌الدین، ۱۳۹۱، **مرصاد العباد**، چاپ ۱۵، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران. ۱۲۸ ص.
- رشنوزاده، بابک، ۱۳۸۸، **پیشرفت‌های حیرت‌انگیز: عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات**، کتاب ماه علوم و فنون، شماره ۱۲۳. ص ۷۷-۷۴.
- روشن، امین، ۱۳۸۶، **نماد آینه در اندیشه مولوی**، مجله ادیان و عرفان، سال ۴، شماره ۱۱، ص ۱۰۷-۱۲۱.
- زمردی، حمیرا، ۱۳۹۳، **تحلیل کهن‌الگویی حکایت آینه و زنگی در آثار شاعران بزرگ فارسی**، مجله مطالعات انتقادی ادبیات، فصلنامه علمی دانشگاه گلستان، سال ۱، شماره ۱، ص ۶۸-۵۹.
- سلامی، علی، ۱۳۸۵، **قصه‌های شیرین پریان: عروسک سخنگو**، چاپ ۳، انتشارات جمال‌الحق، تهران. ۱۲۰ ص. (ترجمه به فارسی).
- سلطانیه، محمود، ۱۳۹۵، **انسان و سمبولهایش**، چاپ ۱۰، انتشارات جامی، تهران. ۴۹۶ ص. (ترجمه به فارسی).
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۸۲، **نعت موران**، چاپ ۲، انتشارات مولی، تهران. ۲۴ ص.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۸۹، **شاعر آینه‌ها**، چاپ ۹، انتشارات آگاه، تهران. ۳۳۸ ص.
- صائب تبریزی، میرزا محمد علی، ۱۳۷۳، **کلیات**، چاپ ۲، انتشارات خیام، تهران. ۹۶۶ ص.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، ۱۳۸۲، **عجایب‌المخلوقات**، چاپ ۲، انتشارات علمی فرهنگی، تهران. ۷۱۱ ص.
- عامری، زهرا؛ پناهی، مهین (۱۳۹۴)، **بازتاب نماد آینه در اسطوره و عرفان با تکیه بر بند هش و مرصاد العباد**، دو فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال ۷، شماره ۱۳، ص ۱۷۴-۱۴۳.

العبادی، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر، ۱۳۴۷، *التصفيه في احوال المتصوفه*، چاپ ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران. ۴۹۸ ص.

عباسلو، احسان، ۱۳۹۱، *نقد کهن الگو گرایانه (Archetypal Approach)*، کتاب ماه ادبیات، شماره ۶۸ (پیاپی ۱۸۲)، ص ۸۵-۹۰.

عراقی، شیخ فخر الدین ابراهیم، ۱۳۶۳، *کلیات*، چاپ ۴، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران. ۴۴۳ ص.

عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹، *لوايح*، چاپ ۲، انتشارات منوچهری، تهران. ۶۱ ص.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، *شاهنامه*، ۸ جلد، چاپ ۳، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران. ۴۰۵۸ ص.

فروه‌وشی، بهرام، ۱۳۹۰، *جهان‌فروزی*، چاپ ۳، انتشارات دانشگاه تهران، تهران. ۱۴۶ ص.

مرتضوی، منوچهر، ۱۳۸۳، *مکتب حافظ*، چاپ ۴، انتشارات ستوده، تهران. ۹۱۸ ص.

مقیم‌پور بیژنی، طاهره، ۱۳۸۹، *آینه و قاب آینه در تاریخ هنر ایران*، مجله کتاب ماه هنر، شماره ۱۴۰، تهران، ص ۹۸-۱۰۳.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۹۱، *مثنوی معنوی*، چاپ ۲، انتشارات آدینه سبز، تهران. ۹۵۲ ص.

نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۹۱، *کلیات خمسه*، چاپ ۱۲، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۵۶ ص.

وحید، حسن، ۲۵۳۵، *آیین سحرآمیز* (شماره ۶۸)، چاپ ۱، سازمان کتاب‌های طلایی، تهران. ۱۹ ص. (ترجمه به فارسی).

هدایت، صادق، ۱۳۹۵، *نیرنگستان*، چاپ ۲، انتشارات جاویدان، تهران. ۱۴۵ ص.

یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، ۴ جلد، چاپ ۱، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران. ۹۶۸ ص.

یاوری، حورا، ۱۳۷۴، *روانکاوی و ادبیات*، چاپ ۱، نشر تاریخ ایران، تهران. ۲۴۲ ص.

Freud, S. (1990). *Delusion and dreams in Jensen's "Gradiva"*. Trans. James Strachey. Penguin. London. 248 pp.

Holly Bible. (1906). Funk & Wagnalls. publisher New York. 708 pp.

منابع الکترونیکی

حقی، ۱۳۹۵، کد خبر: ۵۵۷۶۷۳۲، گروه اجتماعی «ازدواج و خانواده»، تاریخ نشر: ۲ اردیبهشت ۱۳۹۵، ساعت

۲۱. از:

file:///E:/آینه/اگر آینه جهیز به عروس بشکند، چه اتفاق شومی رخ می‌دهد؟.html

جعفریان، رسول، ۱۳۹۶، **مفهوم دانش در تمدن اسلامی** (مورد عجائب المخلوقات طوسی؛ قرن ششم هجری، نوشته شده در ۱۷ مهر ۱۳۹۶، تاریخ یادداشت از سایت، دوشنبه ۹۶/۱۱/۳۰، از:

<http://rasekhoon.net/article/show/1330197> /مفهوم-دانش-در-تمدن-اسلامی

حسینی، محمد، ۱۳۹۲، **نمادگرایی آینه *Mirror***، نوشته شده در چهارشنبه ۱۳۹۲/۰۹/۰۶ ساعت [؟]. از:

<file:///E:/آینه/Mirror.html> - نمادگرایی آینه/جام خالی

مجله حدیث زندگی، ۱۳۸۱، **خُرافات، باورهای عامیانه و بهداشت روان**، بهمن و اسفند ۱۳۸۱،

شماره ۹. از:

<file:///E:/آینه/خُرافات، باورهای عامیانه و بهداشت روان.html>